

صدرالمتألهین

□ دکتر منیرالسادات پورطولمی
عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد کرج)

مراتب علم

علم و انکشاف در حق تعالی تعددبردار نیست، زیرا در واجب الوجود، کثرت راه ندارد. علم خداوند - در مقام یکی شدن و فنای جمیع علوم در علم ذاتی الهی - یک علم بیش نیست و در این مرتبه نمی توان مراتب و اقسام مختلف برای آن قائل شد، زیرا همه در صقع ربوبیند و از خود هستی ندارند؛ ولی از آنجایی که مشاهد و مظاهر و مجالی او متعددند باعتبار تعدد معلوم و در مقام کثرت می توان گفت علم حق تعالی دارای مراتب است. این مراتب در آثار صدرالمتألهین شامل علم عنایی، علم قضایی و علم قدری است. او گاهی قلم و لوح را نیز جزء مراتب علم حق دانسته^۱ و گاهی هم از آنها بعنوان محل قضا و قدر نام برده است.^۲

تبیین مراتب علم واجب تعالی بر پایه دو رکن استوار است:

۱- قاعده کثرت در وحدت

۲- قاعده وحدت در کثرت

براساس رکن اول علم عنایی ذاتی اثبات می شود و برپایه قاعده دوم علم قضایی و قدری و مانند آن ثابت می گردد.

نکته ای که باید به آن توجه نمود اینست که بر مبنای حکمت متعالیه، حقیقت علم همان حقیقت وجود است و

۱. صدرالمتألهین، المظاهر الإلهیه، صص ۴۷ و ۴۶.
۲. صدرالمتألهین، اسفار، ج ۶، ص ۲۹۱؛ رساله قضا و قدر، تصحیح دکتر دهباشی، بنیاد حکمت اسلامی صدر، زیر چاپ، ص ۸.

چکیده

علم خداوند بمعنای علم ذاتی الهی، یک علم بیش نیست و نمی توان برای این مرتبه از علم، اقسام و مراتبی قائل شد چرا که در واجب الوجود کثرت راه ندارد و غیر او از خود هستی مستقلی ندارند؛ ولی از آنجاییکه مشاهد و مظاهر و مجالی حق تعالی متعددند می توان باعتبار تعدد معلوم و در مقام کثرت، علم حق تعالی را دارای مراتب دانست. این مراتب از نظر صدرالمتألهین و در آثار مختلف او بصورت های علم عنایی، علم قضایی و علم قدری جلوه گر است. وی بعنوان یکی از مراتب علم حق تعالی از قلم و لوح یاد می کند البته گاهی از آن بعنوان محل قضا و قدر نیز نام برده است.

صدرالمتألهین در تقسیم مراتب علم واجب به غیر دیدگاه های حداکثری و حداقلی ارائه کرده است لذا گاهی مراتب علم واجب را تا پنج مرتبه دانسته و گاهی حتی تا دو مرتبه علم واجب و علم ممکن تقلیل داده است.

کلید واژه

علم عنایی؛	علم قضایی؛
علم قدری؛	لوح و قلم؛
لوح محفوظ؛	لوح محو و اثبات؛
انسان کامل؛	صدرالمتألهین.

چون وجود در عین بساطت ذومراتب است علم نیز مانند وجود، بسیط و مشکک می‌باشد و دارای مراتب حقیقی است، چون وحدت علم مانند وحدت وجود تشکیکی است؛ اما بر مبنای وحدت شخصی وجود - که مشرب عرفا می‌باشد - حقیقت علم مانند حقیقت وجود واحد شخصی است، نه واحد تشکیکی. در نتیجه علم، مراتب نخواهد داشت بلکه منحصرأً واحد است و هر علمی که خارج از آن واحد شخصی فرض شود حقیقت علم نیست، بلکه ظهور همان حقیقت است. البته عرفا قائل به تشکیک در مظاهر هستند و علم خارج از ذات خداوند را مظهر علم او می‌دانند.

نکته قابل توجه دیگر آنستکه در مراتب وجود همیشه مرتبه مافوق نسبت به مرتبه مادون از بساطت و اجمال بیشتری برخوردار است. حق تعالی در چند مرتبه به جمیع ماعدا عالم است که هر مرتبه حکم خاص خود را دارد.

مرتبه عنایت

علم عنایی یا مرتبه عنایت الهیه عبارتست از انکشاف حقایق اشیاء در مرتبه ذات بر طبق نظام وجود، که آن را علم بسیط یا عقل بسیط، خلاق علوم تفصیلیه و صور الهیه نامند. این علم بسیط علمی مفصل در عین بساطت و وحدت است. مرتبه عنایت اولین مرتبه از مراتب علم الهی است و چون عین ذات حق است محل نمی‌خواهد. حکمای مشاء از جمله معلم ثانی ابونصر فارابی، شیخ‌الرئیس بوعلی سینا و شاگرد او بهمنیار عنایت را خارج از ذات و نقشی زائد بر ذات دانسته‌اند که عارض بر ذات واجب می‌باشد و محل آن نیز ذات الهی است. از نظر

• بر مبنای حکمت متعالیه، حقیقت علم هسبان حقیقت وجود است و چون وجود در عین بساطت ذومراتب است علم نیز مانند وجود، بسیط و مشکک می‌باشد و دارای مراتب حقیقی است، چون وحدت علم مانند وحدت وجود تشکیکی است.

آنها این علم همان صور مرتسمه‌ای است که عارض و زائد بر ذات واجبند. اشراقیین این علم عنایی ذاتی را نمی‌پذیرند. صدرالمتألهین درباره این مرتبه از علم واجب می‌گوید:

والحق أنها علمه بالأشیاء في مرتبة ذاته علماً مقدساً عن شوب الإمكان والتركيب. فهي عبارة عن وجوده بحيث ينكشف له الموجودات الواقعة في عالم الإمكان على نظام أتم، مؤدياً إلى وجودها في الخارج مطابقاً له أتم تأدية لا على وجه القصد والروية وهي علم بسيط واجب لذاته قائم بذاته، خلاق للعلوم التفصيلية والعقلية والنفسية، على أنها عنه لا على أنها فيه.^۳

و حقیقت آنکه آن (عنایت) عبارتست از علم او به اشیاء در مرتبه ذاتش، علمی که برتر و مقدس‌تر از آنستکه به شوب امکان و ترکیب آمیخته شود. و آن (عنایت) عبارتست از وجود او، از آن حیث که موجوداتی که در عالم امکان - بر نظام اتم و اکمل - واقعند، برایش کشف و آشکار می‌شود، و آن (عنایت) منتهی به وجود آنها در خارج می‌گردد؛ یعنی مطابق آن و به تمامترین شکل منتهی شدن، نه بگونه قصد و اندیشیدن، و آن (عنایت) علم بسیطی است که بذات خود واجب و بذات خود قائم است و خلاق علوم تفصیلی عقلی نفسی می‌باشد، جز آنکه آن (عنایت) از اوست نه در او.

بنابراین علم عنایی باین معناست که فاعل اشیاء، قبل از آفرینش اشیاء به همه آنها ذاتاً عالم است و همین علم، علت اشیاء است و این علم نخستین مرتبه علم واجب به ماعدا در مرتبه ذات واجب است و ضرورت ازلی دارد و از شوب امکان و ترکیب و... مبرا است، و همین علم ذاتی سبب وجود خارجی موجودات است؛ مانند حکیمی که همه مطالب علمی و فلسفی را همراه با براهین آنها در ملکه تخصص فلسفی خود داراست. در این مقام مقدمات هر برهان قبل از نتیجه آن قرار دارند و درعین حال امتیازی بین آنها نیست. همینکه تصمیم می‌گیرد براهین را بصورت گفتار یا نوشتار ارائه دهد، نخست مقدمات را مطرح می‌کند سپس نتیجه را. پس نظام عقلی و علمی که قبلاً

۳. صدرالمتألهین، اسفار، ج ۶، ص ۲۹۱.

« علم عنایی باین معناست که فاعل اشیاء، قبل از آفرینش اشیاء به همه آنها ذاتاً عالم است و همین علم، علت اشیاء است و این علم نخستین مرتبه علم واجب به ماعدا در مرتبه ذات واجب است و ضرورت ازلی دارد و از شسوب امکان و ترکیب و... میراست، و همین علم ذاتی سبب وجود خارجی موجودات است.»

ذاته» اشاره به قبلیت و سبق علم عنایی نسبت به اشیاء دارد، و با عبارت «بحیث ینکشف» اشاره به تفصیلی بودن علم عنایی دارد و با عبارت «علی أتم نظام» اشاره به احسن بودن نظام عالم علمی و عینی می‌کند، و بالاخره با تعبیر «مؤدیاً إلى وجودها فی الخارج» می‌رساند که این علم، علم فعلی است، نه انفعالی.^۶

مرتبه قضا

مرتبه دوم از مراتب علم الهی مرتبه قضا است. قضا نزد جمهور عبارتست از وجود صور عقلی موجودات که بنحو ابداع، بلازمان و دفعتاً از واجب تعالی فائض می‌گردند. این صور بنظر حکما از جمله عالم محسوب شده و فعل خداوند هستند و چون هر فعلی ذاتاً از فاعل خود جداست، لذا با آن تباین ذاتی دارند و خارج از ذات می‌باشند. ولی صدرالمتألهین در تفسیر قضا با دیگر حکما اختلاف نظر دارد و معتقد است که مرتبه قضا عبارتست از وجود جمعی جمیع موجودات بحقایق کلی و صور عقلیشان در عالم عقلی، این صور علمی لازمه ذات الهی هستند که موجود بوجود ذات و واجب بوجود ذات (نه واجب بالذات) بوده و از صقع ربوبی هستند و چون حیثیت عدمی و جهات امکانی در آنها نمی‌باشد جزء عالم محسوب نمی‌شوند. بنابراین نه تنها مابین با ذات نیستند بلکه مورد جعل و تأثیر و انشاء و ابداع هم نیستند. مرحوم صدرالمتألهین قائل است از آنجا که این صور لازمه ذات واجبند و بدون جعل و تأثیر موجود می‌شوند، پس نباید آنها را از ماسوی الله دانست بلکه در صقع ربوبی موجودند و وجه‌الله هستند، و وجه‌الله از جهتی عین‌الله است و از جهتی دیگر غیر الله است.^۷

صدرالمتألهین درباره عدم مجعولیت این صور در کتاب اسرار الآیات می‌گوید:

لا ینبغی عدّها من جملة العالم بمعنی ماسوی الله، بل

۴. حضرت علی(ع) در خطبه ۲۱۳ نهج البلاغه می‌فرماید: «المقدّر لجميع الأمور بلا روية ولا ضمیر».

۵. صدرالمتألهین، رساله قضا و قدر، ص ۶.

۶. بسنقل از شرح حکمت متعالیه، آیت‌الله جوادی آملی، بخش چهارم از ج ۶، ص ۳۴۹؛ همچنین ترجمه اسفار، سفر سوم (۳/۱)، محمد خواجوی، پاورقی ص ۲۴۱.

۷. صدرالمتألهین، اسفار ج ۶، صص ۲۹۲ و ۲۹۱؛ اسرار الآیات، ص ۴۷؛ المظاهر الإلهیه، ص ۴۸؛ رساله قضا و قدر، ص ۶۹۷.

وجود دارد، سبب تحقق نظام عینی می‌شود. در اینجا نیز چون علم واجب عین ذات است و ذات وی علت اشیاء است، نظام الهی اشیاء که در مرتبه ذات واجب قرار دارد، سبب تحقق نظام عینی آنها خواهد بود.

منظور از «اتم تأدیة» در عبارت صدرالمتألهین اینست که هیچ نقصی در تأدیة نیست و چون خداوند نیاز به ابزار و وسایل ندارد غیر واجب بعنوان واسطه، وجود ندارد.

منظور از اینکه قصد و رویه (تأمل و درنگ) ندارد اینست که چون ایندو نوعی حرکت و تغییر در مرتبه امور نفسانی محسوب می‌شوند، خداوند از هرگونه تغییری میراست.^۴

درباره عبارت «علی آنها عنه لا علی آنها فی» در رساله قضا و قدر صدرالمتألهین می‌خوانیم:

وعلمه تعالی بحسب تلك القاعدة علی آنها عنه لا علی آنها فی، أي ذاته تعالی الذي هو عین علمه مبدأ فاعلی لصور الأشیاء لا مبدأ قابلی لها. فکما أنّ وجوده مابین لوجود الممكنات فكذا علمه مابین لعلوم العقلاء.^۵

و علم او تعالی براساس این قاعده همگی «از» خداست نه «در» خدا، یعنی ذات او تعالی که عین علم اوست مبدأ فاعلی صور اشیاء است نه اینکه مبدأ قابلی آنها باشد. پس همانطور که وجود او مابین است با وجود ممکنات، همچنین علم او نیز مابین است با علوم عقلا.

محقق سبزواری در تعلیقه اسفار (ذیل صفحه ۲۹۱، جلد ۶) می‌فرماید: صدرالمتألهین با عبارت «فی مرتبه

الحق أنها معدودة من لوازم ذاته الغير المجعولة، لأنها صور علمه التفصيلي بماعاده، ولذلك قال «وان من شيء إلا عندنا خزائنه»^٨ فالعالم كله جوده ورحمته وخزائن جوده ورحمته يجب أن يكون قبل الجود والرحمة، فلو كانت تلك الخزائن من جملة جوده، أي من مخلوقاته ومقدراته، فلا بد لها أيضا من خزائن سابقة عليها، فظهر أن خزائن الله ليست من جملة المصنوعات والأفاعيل، بل هي سرادقات نورية ولمعات جمالية وجلالية.^٩

شایسته نیست این صور را از جمله عالم یعنی ماسوی الله محسوب نماییم، بلکه حق آنستکه از لوازم ذات غیرمجموعه حق بشمار آیند، زیرا آنها صور علمی تفصیلی حق تعالی بغیر می باشند و بهمین دلیل است که قرآن می فرماید: «چیزی وجود ندارد مگر آنکه خزائن آن نزد ماست». بنابراین تمام عالم جود و رحمت خداست و باید که خزائن جود و رحمت خداوند مقدم بر جود و رحمت او باشند و اگر این خزائن از جمله جود خداوند باشند

قضای خداوند بقدم ذات حق قدیم است نه ذاتاً، و بقاء ذات حق باقی است نه ذاتاً.

البته گاهی قضا در آثار صدرالمتألهین بر علم عنایی ذاتی هم اطلاق شده، چنانکه گاهی علم عنایی نیز بر قضا اطلاق شده است. آنچه که صدرالمتألهین درباره این مرتبه از علم الهی بیان داشته است و آن را از لوازم ذات حق تعالی - بدون جعل و تأثیر - معرفی نموده، در مقام مقایسه قابل تطبیق با اعیان ثابت‌های است که در لسان عرفا بعنوان ملاک علم حق تعالی مطرح شده است.

مرتبه قدر

قدر سومین مرتبه از مراتب علم باری تعالی است که مرحله اندازه‌گیری و تفصیل اشیاء است. در این مرتبه از وجود، همه موجودات با کمیت و حدود مشخص و با اندازه معین از یکدیگر جدا و ممتاز می‌شوند. موجودات در این مرتبه بجمعیت وجودات عقلی و بتفرق وجودات مادی نیستند. بنابراین مادون صور عقلی و مافوق صور طبیعی می‌باشند.

* صدرالمتألهین در تفسیر قضا با دیگر حکما اختلاف نظر دارد و معتقد

است که مرتبه قضا عبارتست از وجود جمعی جمیع موجودات بحقایق کلی و صور عقلیشان در عالم عقلی، این صور علمی لازمه ذات الهی هستند که موجود بوجود ذات و واجب بوجود ذات (نه واجب بالذات) بوده و از صانع ربوبی هستند و چون حیثیت عدمی و جهات امکانی در آنها نمی‌باشد جزء عالم محسوب نمی‌شوند. بنابراین نه تنها مجابین با ذات نیستند بلکه مورد جعل و تأثیر و انشاء و ابداع هم نیستند.

- یعنی از جمله مخلوقات و مقدورات او باشند - در اینصورت می‌باید خزائنی دیگر سابق بر آنها فرض نمود. بنابراین روشن است که خزائن خداوند از جمله مصنوعات و افعال او نیستند، بلکه آنها سراپرده‌های نورانی و اشعه‌های جمال و جلال او هستند.

وی در اسفار می‌گوید:

فالقضاء الربانية (وهي صورة علم الله) قديمة بالذات

باقية ببقاء الله، كما مرّ بيانه.^{١٠}

پس قضای ربانی - که عبارتست از صورت علم خدا - قدیم بالذات است و باقی ببقای خداوند، چنانکه بیان آن گذشت.

بنابر تعریف صدرالمتألهین، قدر عبارتست از ثبوت صور علمی جزئی موجودات در عالم نفسی سماوی، مطابق با مواد خارجی شخصی آنها - که مستند است به اسباب و علل -، که بواسطه آنها واجب می‌شوند و لازمه اوقات معین و مکانهای خاص آنهاست؛ بعبارت دیگر براساس نظام حوادث جزئی عالم کون و فساد است.^{١١}

٨. سورة حجر، آیه ٢١.

٩. صدرالمتألهین، اسرار الآیات، ص ٤٧.

١٠. اسفار، ج ٦، ص ٢٩٢.

١١. صدرالمتألهین، اسفار، ج ٦، صص ٢٩٣ و ٢٩٢؛ رساله قضا و قدر، ص ٧.

فالأول عبارة عن وجود تلك الأشياء مقدره مصوره
بشخصياتها وجزئياتها في قوة إدراكية ونفس
انطباعية؛ وأما الثاني، فهو عبارة عن وجودها في
موادها الخارجية مفصلة واحداً بعد واحد مرهونة
بأوقاتها وأزمنتها، موقوفة على موادها واستعداداتها،
متسلسلة من غير انقطاع.^{۱۵}

*** آنچه که صدرالمتألهین درباره این
مرتبہ از علم الہی (مرتبہ قضا) بیان
داشته است و آن را از لوازم ذات حق
تعالی - بدون جعل و تأثیر - معرفی
نموده، در مقام مقایسه قابل تطبیق
با اعیان ثابتہ ای است کہ در لسان
عرفا بعنوان ملاک علم حق تعالی
مطرح شدہ است.**

اما قدر دو نوع است: قدر علمی و قدر خارجی. قدر
علمی عبارتست از وجود این اشیاء مقدر تصویر شده با
تشخص و جزئیتشان (بر وجه جزئی) در قوه ادراکی و
نفس منطبع؛ و قدر خارجی عبارتست از وجود تفصیلی
آن اشیاء در مواد خارجیشان که از یکدیگر جدا و مرهون
به اوقات و زمانها و موقوف بر مواد و استعدادهای خود
هستند و بدون انقطاع بهم پیوسته می باشند.

نظام جهان آفرینش تخلف ناپذیر است. حوادث به
اوقات و زمان و علل خود مرهون هستند. در نظام علی و
معلولی تقدیم آنچه که متأخر است و تأخیر آنچه که متقدم
است محال است، اینگونه از تقدیم و تأخیرها در علوم و
اعمال اعتباری راه دارد. جدا نمودن حوادث از اوقات و
زمان و مقدراتی که مرهون آن هستند، محال عقلی است.
البته «بدا» در مرتبه قدر واقع می شود اما آن نیز به شرایط
خاص خود منوط است.

صدرالمتألهین می گوید همانطور که مرتبه عنایت
فرا تر از مرتبه قضا است و آن را فرامی گیرد، مرتبه قضا نیز
نسبت به مرتبه قدر فراگیر است: «یشملها القضاء شمول
العناية للقضاء».^{۱۲} مرحله قدر که مرحله تفصیل اشیاء
است مشمول عالم قضا است (چون هر محدودی
مشمول مافوق خود می باشد)؛ همانطور که قضا هم بنوبه
خود مشمول مرتبه عنایت می باشد (زیرا در مقایسه با آن
محدود است).

البته قدر در مرحله قضا هم می تواند موجود باشد
چون یک قدر عام است که هم شامل قضا است و هم
شامل قدر، همانگونه که یک قضای عام است که هم قضا
را دربر می گیرد و هم قدر را؛ به عالم قدر، قضا اطلاق
می شود و به عالم قضا هم قدر اطلاق می شود، چون قدر
یعنی اندازه معین. اگر عالم قضا اندازه نداشته باشد
کثرت بردار نیست.

اینکه گفته می شود «عقول» بصورت جمع، یا در قرآن
گفته می شود: «وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا
بقدر معلوم»^{۱۳} اگر قدر نباشد جمع بر نمی دارد و اگر به
خزائن تعبیر شده و با کثرت آمده است معلوم می شود
برای هر خزینه ای اندازه است که در برابر خزینه های دیگر
قرار می گیرد. اگر اندازه ای در کار نباشد زمینه برای تعبیر
بصورت جمع نیست. اینکه جمع یاد شده است نشانه
کثرت آنهاست و از کثرت آن می فهمیم که آحاد آن کثیر،
دارای قدر و اندازه معینی هستند، منتهی نسبت به مادون
خود قضا و نسبت به مافوق خود قدر هستند؛ ولی
اصطلاحاً قدر بر موجودهای بعد از عالم عقول اطلاق
می شود. همانطور که در بخش دوم ذکر کردیم استاد علامه
طباطبایی در تعلیقه اسفار می فرماید: اگر قدر را بمعنای
حد ماهوی اشیاء بگیریم شامل مجردات هم می شود و
همه ماسوی الله مشمول قدر خواهند بود، چرا که حد
ماهوی دارند و فقط مرتبه حق جل و علا از قدر بیرون
است.^{۱۴}

مرحوم صدرالمتألهین در کتاب اسرار الایات قدر را بر
دو قسم تقسیم نموده است: قدر علمی و قدر خارجی. وی
می گوید:

وأما القدر، فهو قدران: قدر علمي، وقدر خارجي.

۱۲. همان.

۱۳. سوره حجر، آیه ۲۱. هیچ چیز نیست جز آنکه خزائن آن نزد
ماست و آنرا جز به قدر معلوم نازل نمی کنیم.

۱۴. ر.ک: شرح حکمت متعالیه، آیت الله جوادی آملی، بخش چهارم
از ج ۶، صص ۳۶۶ و ۳۵۱.

۱۵. صدرالمتألهین، اسرار الایات، ص ۴۷.

صدرالمتألهين آية: «وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو»^{۱۶} را اشاره‌ای می‌داند به وجود بسیط موجودات در مرتبة عنایت الهی و آیه: «وان من شیء إلا عندنا خزائنه»^{۱۷} را ناظر بر وجود موجودات در خزائن عقلی بر سبیل ایحفاظ دائمی و ادامه آیه: «وما ننزله إلا بقدر معلوم»^{۱۸} را ناظر بر هر دو مرتبة قدر می‌داند و می‌گوید: منتزل همان قدر خارجی است زیرا آخرین تنزلات است و مقتدر معلوم همان قدر علمی است که علت و سبب برای قدر خارجی است و «باء» سببیه در آیه بر این مطلب دلالت دارد. همچنین آیه کریمه: «إننا كل شیء خلقناه بقدر»^{۱۹} عهده‌دار بیان قدر علمی است.^{۲۰}

توجه نمود که الفاظ هنگام وضع، برای حقیقت معانی وضع می‌شوند نه برای مصادیق خاص آنها. اختلافات و تفاوتها در مصادیقند، بعضی از مصادقها مادی هستند و برخی مجرد و خصوصیت مصادق در استعمال لفظ بصورت حقیقت و مجاز مدخلیت ندارند، زیرا این خصوصیات (مانند مادی بودن و مرکب بودن و...) از اصل ماهیت و روح و حقیقت این مفاهیم بیرون است. صدرالمتألهين در رساله قضا و قدر می‌گوید:

فإن كون الشيء قلماً لا يدخل فيه القصبية أو الحديدية أو غير ذلك، وكذا اللوحية لا يدخل في حدّها الخشبية أو العظمية أو غيرها، بل حدّ القلم هو الناقش لصدور المعلومات، وحدّ اللوح هو المنتقش بتلك الصور وليس من شرطهما مطلق الجسمية فضلاً عن خصوصياتها.^{۲۱}

در قلم بودن شیء از جنس نی یا آهن بودن و جز آن مدخلیتی ندارد، همچنین در حدّ لوح از جنس تخته یا استخوان بودن و جز آن داخل نیست، بلکه حدّ قلم عبارتست از آنچه که صور معلومات را می‌نویسد و حدّ لوح عبارتست از آنچه که این صور بر روی آن نقش می‌بندد و از شرایط آنها مطلق جسمانی بودن نمی‌باشد تا چه رسد به خصوصیاتشان.

بنابراین، معانی لوح، قلم، کتابت و... بطور عموم شامل مصادیق مختلف بوده و اختلاف آنها فقط در درجه خاص مصادق است.^{۲۲} و از آنجاییکه همیشه نقوش توسط قلم بر لوح حسی منتقش می‌گردند و قلم عهده‌دار کتابت بر لوح است، بنابراین قلم، جنبه فاعلی دارد و لوح، عهده‌دار نقش‌پذیری و مکتوب بودن است که جنبه قابلی دارد و چون از عقل فعال در جهان مادون صور ثابت و

*** قدر عبارتست از ثبوت صور علمی جزئی موجودات در عالم نفسی سماوی، مطابق با مواد خارجی شخصی آنها - که مستند است به اسباب و علل - ، که بواسطه آنها واجب می‌شوند و لازمه اوقات معین و مکانهای خاص آنهاست؛ بعبارت دیگر براساس نظام حوادث جزئی عالم کون و فساد است.**

لوح و قلم

الفاظی چون لوح، قلم، کتابت و... در کتاب و سنت برای معانی عمیقی استعمال شده است. هرگز نباید در فهم این معانی تنها بر ظاهر آنها بسنده کرد و گمان نمود غرض از قلم که مورد سوگند خداست و وسیله کتابت اسرار عالم است، یک موجود مادی از جنس نی یا فلز و مانند آن است و لوح و کتاب تنها اوراق یا صفحاتی جسمانی است که نقوشی بصورت قراردادی در آنها ثبت می‌شود؛ بلکه همانطور که ذات و صفات خداوند با ذات و صفات مخلوقات قابل قیاس نیست، همچنین قلم و لوح و کتابت او نیز شبیه به قلم و لوح و نوشته مخلوقات نمی‌باشد.

اما استعمال این کلمات در کتاب و سنت بنحو حقیقی است و مجاز نمی‌باشد، زیرا مجاز عبارتست از استعمال لفظ در غیر از معنایی که برای آن وضع شده است و باید

۱۶. سورة انعام، آیه ۵۹ و مفاتیح غیب نزد اوست و جز او کسی بدان علم ندارد.
 ۱۷. سورة حجر، آیه ۲۱. و چیزی نیست مگر آنکه خزائن آن نزد ماست.
 ۱۸. سورة حجر، آیه ۲۱. و نازل نمی‌کنیم آن را مگر به قدر معلوم.
 ۱۹. سورة قمر، آیه ۴۹. همانا ما هر چیزی را براساس قدری خلق نمودیم.
 ۲۰. اسرار الآيات، صص ۴۹ و ۴۷.
 ۲۱. صدرالمتألهين، رساله قضا و قدر، صص ۲۹ و ۲۸.
 ۲۲. صدرالمتألهين، اسفار، ج ۶، ص ۲۹۸.

کلیبی که مطابق با علل و اسباب است منقوش می‌شود عقل اول را قلم و محل این صور را که نفس کلی و قلب عالم است لوح می‌گویند. توضیح آنکه مطابق رأی مرحوم صدرالمتألهین علم عنایی خداوند نیازی به محل ندارد، اما قضا و قدر محل می‌طلبند و محل قضا و قدر، قلم و لوح است، زیرا اگر کتابی در میان است بالطبع کاتب و لوحی نیز لازم است، اگرچه این هر سه (کاتب، مکتوب و کتابت) مصداقاً واحد و مفهوماً با هم متغایرنند.

قلم محلّ قضا است و آن موجودی عقلی است که حدوسط میان خدا و بندگان وی است که هم مجرای وجود مادون و هم مجرای استکمال مراتب وجودی آنها بحساب می‌آید و تمام صور اشیاء بوجهی عقلی در آن عقل بسیط موجود است. عقول فعاله همه قلمند چرا که کار آنها تصویر کردن حقایق بر لوح نفس و صحیفه دلهاست، همچنانکه بوسیله قلم ظاهری بر روی صحیفه لوح نوشته می‌شود.^{۲۳} بنابراین قول صدرالمتألهین در اسفار نخستین چیزی که از ذات باری تعالی آشکار گردید جوهری قدسی بود که پس از ذات اقدس الهی، در نهایت نور و درخشندگی و فروغ می‌باشد و بتوسط آن جوهر قدسی دیگری که در برتری و کمال و شدت نوریت و برحسب ترتیبشان در قرب به حق تعالی مترتّبند، پدیدار شد. بعد از ذات اقدس الهی هیچ موجودی بعظمت صادر اول و جوهر قدسی که به عقل اول^{۲۴} و قلم اعلی نیز خوانده شده نمی‌باشد. این جوهر قدسی و انوار قاهره مبرّای از زمان و تغییر و حدوثند، بلکه تمام آنها - با تفاوت مراتبشان در برتری و نوریت - بواسطه شدت اتصال بعضی از آنها به بعض دیگر، گویی که یک موجودند، و بعبارت دقیقتر می‌توان گفت که آنها واحد کثیرند.^{۲۵} از اینرو از آنها بیک لفظ تعبیر می‌شود، مانند قلم در بیان الهی: ﴿ن والقلم وما یسطرون﴾،^{۲۶} یسطرون را با صیغه جمع آورده همراه با وحدت قلم که اشاره است به وحدت جمعی آن، و آیه ﴿اقرا وربك الأكرم الذي علم بالقلم﴾،^{۲۷} و گاهی از جوهر و انوار قاهره به «روح» تعبیر می‌شود، مانند این بیان الهی: ﴿قل الروح من أمر ربي﴾،^{۲۸} و گاهی با الفاظی مانند «امر» و «کلمه» یاد می‌شود: ﴿وما أمرنا إلا واحدة﴾،^{۲۹} «کلمته ألقيا إلى مريم وروح منه»،^{۳۰} گاهی هم از این جوهر

قدسی با الفاظ جمع یاد می‌شود، مثل کلمات در بیان رسول خدا ﷺ: ﴿أعوذ بكلمات الله التامات كلها من شر ما خقل و ذرأ﴾، یعنی پناه می‌برم به تمام کلمات تام و کامل الهی، از شر آنچه خلق کرده و آفریده. و مانند مفاتح در بیان الهی: ﴿وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو﴾،^{۳۱} و مانند خزائن در آیه کریمه: ﴿وان من شيء إلا عندنا خزائنه﴾،^{۳۲} جوهر قدسی را اعتبارات مختلف است که بسبب آن بنامهای مختلف خوانده شده‌اند: از آنجا که صور علمی و طبیعی را در نفوس و اجرام تصویر می‌کنند «قلم» نامیده می‌شوند و باعتبار اینکه در موجودات مادون خود مؤثرند و مادون از آنها متأثر است «امر» نامیده می‌شوند.^{۳۳} همچنین از آنجاییکه هم مجرای وجود مادونند و هم مجرای استکمال مراتب وجودی آنها محسوب می‌شوند (یعنی موجودات مادون نواقص خود را با عنایت و توجه مراتب مافوق برطرف می‌کنند)

۲۳. صدرالمتألهین، المظاهر الإلهية، ص ۴۷.

۲۴. عقل اول در کلام صدرالمتألهین به معنی موجودی که در کنارش عقل ثانی نیست، بلکه فیض گسترده هستی را اگر تفصیلاً بیافیم می‌گیریم بخشی از آن، عالم عقول است و بخشی از آن عالم نفوس است و بخشی از آن عالم مثال و بخشی عالم طبیعت و مانند آن، و اگر این فیض گسترده را تظطیع نکرده و مستفیض‌ها را ندیدیم، بلکه خود فیض را دیدیم این فیض همانا عقل اول و قلم اول و مانند آن می‌باشد که ثانی و ثالث بر نمی‌دارد. آیت‌الله جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه، بخش ۴ از ج ۶، ص ۳۵۳.

۲۵. مرحوم سبزواری در این مورد می‌گوید: کثرت آنها برای این است که مراتب وجود از حیث شدت و ضعف متفاوت است، اما وحدتشان برای آن است که ما به الامتیاز در وجود، عین ما به الاشتراک است، بریزه در وجودات طولی مفارق، برای اینکه متکثراتی که در عالم طبیعت، از ماده و لواحق ماده و زمان و مکان و وضع و غیر اینها هستند، در آنجا منتفی‌اند. بنقل از ترجمه اسفار، سفر سوم (۳/۱)، محمد خواجوی، ص ۲۴۳.

۲۶. سوره قلم، آیه ۱، «ن قسم به قلم و آنچه نویسند».

۲۷. سوره علق، آیه ۳۹۴. «بخوان که پروردگارت ارجمندتر است، همانکه بوسیله قلم پیاموخت».

۲۸. سوره اسراء، آیه ۸۵، «بگو که روح از عالم امر پروردگرم است».

۲۹. سوره قمر، آیه ۵۰، «فرمان ما جز یکی نیست».

۳۰. سوره نسا، آیه ۱۷۱. «کلمه او بود که به مريم سپرد و روحی از جانب او بود».

۳۱. سوره انعام، آیه ۵۹، «کلیدهای غیبی نزد اوست و کسی جز او آنها را نمی‌داند».

۳۲. سوره حجر، آیه ۲۱. «هیچ چیزی نیست جز آنکه خزینه‌های آن نزد ماست».

۳۳. البته تأثیر و قاهریت موجودات بادشده ظلّی از تأثیر و قاهریت واجب تعالی است.

*** در حکمت متعالیه علم عبارت است از شهود و حضور و اگر یک شیء بخواهد معلوم غیر واقع شود و نزد غیر خود حاضر گردد باید ابتداءً برای خود حاضر باشد و اگر چیزی برای خود محجوب و از خودش غایب شود و در اثر پراکندگی اجزاء در حجاب باشد (یعنی برای خودش حضور نداشته باشد) برای غیر هم حاضر نخواهد بود.**

عبارت از نفس کلی است با عقل فعال متحد است و عقل فعال از هر گونه تغیر مصون است؛ پس این نفس کمی نیز مصون و محفوظ از دگرگونی خواهد بود. اما همین نفس باعتبار هویت نفسانیش و از آن جهت که مدبّر بدن و مرتبط با جسم است، در مسیر حرکت جوهری بوده و متغیر است.

سپس در نفوس منطبع فلکی صوری جزئی و مشخص و هیأتی مقدر و دارای اندازه، همراه با زمانی معین - بر مثالی که در ماده خارجی ظاهر می شود - نقش می بندد، و این صور بواسطه جزئیّت و تشخیصشان، متبدّل و متجددند، یعنی در تعینات، بعضی از آنها برخلاف بعض دیگرند، برعکس آنچه که در لوح محفوظ است. این نفوس الواح قدری هستند که در آنها تغیر و تحوّل است و بهمین دلیل بنام لوح محو و اثبات نامیده می شوند. عالم آنها عالم خیال کلی و عالم مثال است. البته منظور عالم مثال منفصل است نه مثال متصل که از شئون نفس انسانی است.

لوح محفوظ و لوح محو و اثبات هر دو کتاب مبین حقند، چنانکه خداوند فرموده: ﴿وَلَا حِجَابَ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِی كِتَابٍ مِّبِینٍ﴾،^{۳۴} با این تفاوت که لوح محفوظ مرتبه ام الكتاب است و مرتبط با عقل فعال لذا تغیری در آن نیست، اما دومی که جنبه نفسی دارد و کتاب محو و اثبات است محل تغیر است. چنانکه خداوند فرموده: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

۳۴. صدرالمآلهین، اسفار، ج ۶، صص ۲۹۴ و ۲۹۳؛ المظاهر الإلهیة، صص ۴۸ و ۴۷.

۳۵. سورة فصلت، آیه ۱۲. «و در هر آسمانی به «نظم» امرش وحی فرمود.»

۳۶. سورة انعام، آیه ۵۹. «دانه ای در ظلمات زمین و نه خشکی و نه تری نیست جز آنکه در کتاب مبین است.»

می توان گفت جواهر قدسی جبران کننده نقص مراتب ضعیف محسوب می شوند و لذا بنام عالم «جبروت» نامیده شده اند.

وجه دیگر در این نامگذاری آنستکه این جواهر و عقول قدسی براساس نظام جبری علت و معلول موجودات مادون را در مسیر کمالات وجودیشان رهبری می کنند و لذا می توان گفت که آنها را به کمالاتشان مجبور می نمایند و باین اعتبار صورتی از صفت جباریت حقدند لذا عالم عقول را عالم جبروت نامیده اند.^{۳۴}

در تفسیر عنوان لوح که شامل لوح محفوظ و لوح محو و اثبات است، صدرالمآلهین بر یک سلسله اصول موضوعه که از هیئت قدیم به فلسفه راه پیدا کرده است تکیه می کند. البته کتاب و سنت هم سماواتی را اثبات می کنند که دارای نفوس و ارواحی هستند که مدبرات امر می باشند. بر آن ارواح وحی شده و آنها نیز وحی را می پذیرند: ﴿وَأُوحِیَ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا﴾،^{۳۵} اما بنظر می رسد مقصود قرآن کریم از سماء همین آسمان ظاهری و طبیعی نیست. بهرحال شواهد دینی تأیید می کنند که یک سلسله موجودات مجردی هستند که مسؤول تدبیر موجودات سمائی هستند و قرآن آنها را مدبّرات امر می نامد.

بنابر نظر صدرالمآلهین هرچه در عالم جاری شده و یا می شود، در نفوس فلکی ثبت و نوشته شده است و همانطوریکه نقشی از قلم در لوح حسی منتقش می گردد، از عقل فعال نیز صوری معلوم (بگونه ای کلی) رسم و نوشته می شود؛ محل این صورت نفس کلی است که بمنزله قلب عالم است و این نفس «لوح محفوظ» نام دارد. لوح است چون پذیرای امور مافوق، و محفوظ است زیرا منزّه از زوال و دگرگونی است. ضمن آنکه لوح محفوظ که

أم الكتاب؛^{۳۷} پس از آن وجود موجودات و اکران مادی در مواد هیولانی و ظلمانیشان است، یعنی عالم ماده یا جهان طبیعت که باید دید آیا می‌تواند مرتبه‌ای از علم حق تعالی محسوب شود یا خیر.^{۳۸}

آیا موجودات مادی می‌توانند متعلق علم باشند؟

در حکمت متعالیه علم عبارت است از شهود و حضور و اگر یک شیء بخواهد معلوم غیر واقع شود و نزد غیر خود حاضر گردد باید ابتداءً برای خود حاضر باشد و اگر چیزی برای خود محجوب و از خودش غایب شود و در اثر پراکندگی اجزاء در حجاب باشد (یعنی برای خودش حضور نداشته باشد) برای غیر هم حاضر نخواهد بود. موجود مادی چون برای خود حاضر نیست، پس نمی‌تواند برای غیر، حاضر شده و معلوم غیر واقع گردد. علت این امر آنستکه اجزاء یک جرم مادی از یکدیگر غایب هستند. یک موجود مادی قابل انقسام به صدر و ذیل، گذشته و آینده، و ظاهر و باطن است و تمام اجزایش از یکدیگر غایبند و چون حضور شیء نزد شیء دیگر فرع حضور آن نزد خود است، پس هر شیء مادی که برای خود حاضر نباشد نزد غیر خود نیز نمی‌تواند حاضر باشد؛ زیرا علم و آگاهی، متفرع بر حضور است و حضور نیز متفرع بر وجود جمعی است و وجودی که در بُعد زمان و مکان پراکنده است برای خود و دیگران حضور ندارد و همچنین اشیاء دیگر برای او حاضر نیستند؛ بهمین جهت اسم علم و معلوم و عالم بر این موجودات و موضوعاتشان اطلاق نمی‌شود. لذا حکماً گفته‌اند که علم و ادراک همواره ملازم با تجرد است و اگر کسی بخواهد مادیات را درک کند باید با صور علمیه آنها ارتباط پیدا کند و اصلاً درک موجود مادی همان ارتباط با صور مجرد آنهاست، زیرا مادیات، رقیقه آن حقایق مجرد و مرتبه نازله آن موجودات عالی هستند. در علم حصولی هم وجود مادی متعلق علم نیست، بلکه آنچه معلوم بالذات است همان صورتی است که مجرد از ماده و ظلمات مادی است. بهمین دلیل است که صدرالمতألّهین می‌گوید:

فما أسخف قول من حکم بأنّ وجود تلك الصور الجزئية في موادها الخارجية أخيرة مراتب علمه تعالى و سُمى المادة الكلية المشتملة عليها دفتر الوجود! وكأنّه سهى و نسی ما قرأه في الكتب الحکمية: إنّ كل علم و إدراك فهو بضرب من التجريد عن المادة، وهذه الصور مغمورة في المادة

مشوبة بالأعدام والظلمات، وهي متبدلة الذات في كل آن. نعم لو قيل: إنّها معلومة بالعرض بواسطة الصور الإدراكية المطابقة لها، لكان موجهاً، فلا بدّ في إدراكها من وجود صور أخرى متعلقة بها ضرباً من التعلق الاتحادي.^{۳۹}

چه سست است سخن آنکس که حکم کرده: وجود این صور جزئی در مواد خارجیشان، آخرین مراتب علم خداوند تعالی است، و ماده کلی را که مشتمل بر آنهاست دفتر وجود نامیده است! گویی که خطا کرده و آنچه را که در کتابهای حکمی خوانده فراموش نموده است که: هر علم و ادراکی بواسطه نوعی از تجرید از ماده است، درحالیکه این صور، فرورفته در ماده و آمیخته با اعدام و ظلماتند و آنها در هر لحظه‌ای از حیث ذات متبدل و دگرگون پذیرند. آری اگر گفته می‌شد: آنها بواسطه صور ادراکی که مطابقتشان می‌باشد، معلوم بالعرضند، پسندیده‌تر بود؛ پس در ادراک آنها، ناگزیر از وجود صور دیگری هستند که بدانها، نوعی از تعلق اتحادی داشته باشند.

بنابراین مرتبه ماده دون مرتبه علم است و عالم طبیعت را نمی‌توان مرتبه‌ای از مراتب علمی حق و دفتر وجود نامیده و مراد از تعلق علم واجب به موجودات جهان طبیعت، حضور صور مجرد آنها نزد حق است نه حضور جرم مادی آنها.

علیرغم تصریحات و تأکیدات فراوان صدرالمتألّهین مبنی بر اینکه اجسام مادی معلوم بالذات نخواهند بود، ولی در موارد دیگر می‌فرمایند علم همچون وجود مقول بتشکیک است و هر جا سخن از وجود باشد سخن از علم نیز هست، چون علم مساوق با وجود است و بصورت تشکیکی سراسر هستی را فرا گرفته است؛ بنابراین در جاییکه وجود ضعیف است علم هم ضعیف است. وی در بسیاری از موارد تصریح کرده است که علم و قدرت و اراده از همراهان وجود هستند و هر جا وجود هست علم و قدرت و اراده نیز هست. از جمله:

وكمال الوجود حقيقة واحدة سارية في جميع الموجودات على التفاوت والتشكيك بالكمال

۳۷. سورة رعد، آیه ۳۹، «خداوند هر چه را خواهد محو می‌کند و ثبت می‌کند و مایه همه کتابها نزد اوست».
۳۸. صدرالمتألّهین، اسفار، ج ۶، ص ۲۵۹.
۳۹. صدرالمتألّهین، اسفار، ج ۶، ص ۲۹۶.

والنقص، فكذا صفاته الحقيقية التي هي العلم والقدرة والإرادة والحياة سارية في الكل سريان الوجود على وجه يعلم الراسخون؛ فجميع الموجودات حتى الجمادات حيّة عالمة ناطقة بالتسبيح.^{٤٠}

وكمال وجود حقیقتی است واحد که با تفاوت و تشکیک در کمال و نقص در تمامی موجودات ساری است. همچنین صفات حقیقی آن که عبارتست از علم، قدرت، اراده و حیات ساری در کل هستند، همچون سریان وجود بر وجهی که راسخون در علم آن را می‌دانند. پس تمامی موجودات حتی جمادات حیّ، عالم و ناطق بر تسبیح حقتند.

• قلم، جنبه شاعلی دارد و لوح، عهده‌دار نقش‌پذیری و مکتوب بودن است که جنبه قابلی دارد و چون از عقل فعال در جهان مبدون صور ثابت و کلی که مطابق با عقل و اسباب است منقوش می‌شود عقل اول را قلم و محل این صور را که نفس کلی و قلب عالم است لوح می‌گویند.

وی در جای دیگر می‌گوید:

وعندنا أنّ الوجود مطلقاً عين العلم والشهود مطلقاً ولهذا ذهب العارفون الإلهي إلى أنّ الموجودات كلها عارفة برّبها، ساجدة له تعالى كما دلّ عليه الكتاب الإلهي.^{٤١}

و نزد ما چنین است که وجود بطور مطلق عین علم و شهود مطلق است و بهمین دلیل است که عارفان الهی بر این قول رفته‌اند که تمامی موجودات پروردگارشان را می‌شناسند و در مقابل او ساجد هستند، همانطور که کتاب الهی بر این امر دلالت دارد.

سرانجام از مجموع سخنان صدرالمتألهین می‌توان نتیجه گرفت که موجود مجرد هم عالم بودنش و هم معلوم بودنش بر وجه تام است؛ اما موجود مادی عالمیت و معلومیتش بر وجه ناقص است، زیرا وجودش در نهایت ضعف است، لذا حضورش نیز در نهایت ضعف بوده علم و آگاهی بدان نیز در نهایت ضعف است، بطوریکه نمی‌توان آن را در ردیف علم محسوب نمود.

انسان آیت حق

همانطور که برای علم حق مراتبی هست، علم انسان نیز دارای مراتبی است و همه آنها ریشه در درون انسان

دارند. و چون صورت انسان آیت و مثال صورت رحمان است (نه مثل او)، لذا صدرالمتألهین مراتب علم انسان را بعنوان تمثیلی برای فهم مراتب علم حق تعالی مطرح می‌کند و می‌گوید ظهور افعال انسان از مکتب غیب او به مظاهر شهادتش در طی چهار مرتبه واقع می‌شود. همه علوم حصولی انسان ظهور نهان و مرتبه حضوری نفس اوست، لذا مرتبه نخست در مکتب عقل بسیط اوست که عبارت از غیب‌الغیوب است و در غایت خفاء می‌باشد که گویی شعور و آگاهی بدان تعلق ندارد. مکتب عقل بسیط جانیست که اتحاد عقل و عاقل و معقول در آن موطن محقق است و این همان مرتبه‌ای است که بسیاری از آن غافلند.

سپس آنچه که در مرتبه فوق بود به عرصه قلب و نفسش فرود می‌آید، در این مرتبه برای انسان تصورات کلی و کبراهای قیاس حاصل می‌شود. پس از آن به مخزن خیالش (که تشخیص یافته جزئی است) فرود می‌آید و آن جایگاه تصورات جزئی و صغراهای قیاس می‌باشد، تا با انضمام آنها به آن کبراهای، رأی جزئی که از آن قصد قطعی برای انجام فعل برانگیخته می‌شود حصول پیدا می‌کند؛ پس از آن اعضای وی هنگام اراده اظهار آن فعل به حرکت درمی‌آید و آن فعل در خارج ظاهر می‌گردد.^{٤٢}

صدرالمتألهین در تطبیق مراتب علم انسان با مراتب علم حق تعالی می‌گوید:

فالمرتبة الأولى بمثابة العلم الإجمالي، والثانية بمثابة صورة القضاء، ومحلها لوح النفس الناطقة، وكاتبها العقل البسيط والثالثة بمثابة الصور في السماء ومحلها القوة الخيالية، والرابعة بمثابة الصور الحادثة في المواد العنصرية.^{٤٣}

مرتبه نخست بمنزله علم اجمالی است، و مرتبه دوم بمنزله صورت قضا است و محل آن لوح نفس ناطقه و کاتب آن عقل بسیط است و مرتبه سوم بمنزله صور در آسمان است و محل آن قوه خیال است، و مرتبه چهارم بمنزله صوری هستند که در مواد عنصری حادث و پدید می‌آیند.

بنابراین انسان کامل کتابی است جامع کتب الهی، از جهت عقلش کتاب عقلی است (که به ام‌الکتاب نامیده

٤٠. صدرالمتألهین، اسفار، ج ٦، صص ١١٨ و ١١٧.

٤١. صدرالمتألهین، اسفار، ج ٨، ص ١٦٤.

٤٢. صدرالمتألهین، اسفار، ج ٦، ص ٢٨٩؛ رساله قضا و قدر، صص ٣٠ و ٢٩.

٤٣. صدرالمتألهین، اسفار، ج ٦، صص ٢٩٩ و ٢٩٨.

شده) و از جهت نفسش «لوح محفوظ» است و از جهت روح نفسانیش کتاب محو و اثبات است.^{۴۴}

أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جِسْمٌ صَغِيرٌ

وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمَبِينُ الَّذِي

بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمَضْمَرُ^{۴۵}

ملاصدرا در کتاب اسرار الایات می‌گوید: عالم روحانی که دارای جواهر مجرد قدسی است مخزن قضاء الهی است و عالم نفسانی با جرم سماوی مظهر قدر اوست؛ زیرا صور الهی که در مرتبه قضا می‌باشد در نهایت وحدت و صفاست و لذا بسبب شدت نورانیتش معلومیت آن برای غیر، ممکن نیست، مانند آینه‌ای که بسبب تابش نور در آن، دیدگان از رؤیتش عاجز است و بهمین دلیل است که خداوند می‌فرماید: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»^{۴۶}. سپس توسط عقل کلی که بمنزله قلم است در لوح نفس ناطقه کلی که عبارتست از قلب انسان کبیر، صوری نقش می‌بندد، صوری معلوم که بر وجهی کلی بر علل و اسبابشان مضبوط هستند. همانطور که هنگام استحضار معلومات کلی در قلوب ما صوری ظهور می‌یابد، مانند صور نوعیه و کبراهای قیاسها و این مرتبه را لوح محفوظ گویند؛ زیرا این صور در آنجا ضبط و نگهداری می‌شوند و از هر گونه تغییر و دگرگونی محفوظ هستند. چنانکه قرآن می‌فرماید: «وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ»^{۴۷} یا «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * نَبِي لَوْحٌ مَحْفُوظٌ»^{۴۸}.

سپس از این مرتبه نقوش و صوری جزئی و مشخص با هیئتها و اشکال و اوضاع معین و مقارن با اوقات معین در نفوس سماوی جزئی نقش می‌بندد. همانگونه که در خیال ما صوری جزئی و صفراهای قیاسها متمثل می‌شوند و پس از انضمام به کبراهای رأی جزئی که اراده و قصد جازم برای فعل معین را بدنیاال دارد، حاصل می‌شود. این عالم همان لوح قدر و مرآت و مظهر آن است و آن خیال، عالم و سماء دنیاست که حوادث و وقایع جزئی از غیب الغیوب ابتدائاً در آن نازل می‌شود و سپس بر وجهی که مطابق آن باشد در عالم شهادت ظهور می‌یابد، و این صور و نقوش در قوای نفس ناطقه سماوی مانند صور خیالی در قوه خیال ماست و همه اینها کتاب مبین است. همانطور که در قرآن می‌فرماید: «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مَبِينٍ»^{۴۹}.

همچنین این بیان الهی که می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَ مِنْ مَصِيْبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا»^{۵۰} و این آیه قرآن: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^{۵۱}. حصول این صور معین به وقتی معین در مواد خارجیشان عبارتست از قدر خارجی. بنابراین تردیدی نیست که وقوع حوادث در خارج در زمانی معین و بر وجهی مشخص لازم و ضروری است و نمی‌توان از حکم آن سرپیچی نمود و قضاء آن را تغییر داد؛ زیرا همه این صور قبل از وقوعشان در عالمی دیگر موجود بوده‌اند و آن عالم همان عالم ملکوت عماله است که خود مسخر امر خدا و مطیع کلمات اوست (که عبارتست از عالم امر یا همان قلم اعلی) و آن کلمات مدبّر امور عالم هستند. بنابراین عالم ملکوت حامل قدر است، همانطور که عالم جبروت حامل قضای الهی است.^{۵۲}

صدرالمتألهین در تقسیم مراتب علم واجب بغير گاهی بر سبیل اجمال و ادغام عمل نموده و گاهی بر سبیل تفصیل و تفکیک و لذا گاهی تقسیم مراتب علم واجب را بصورت پنج مرتبه مطرح نموده و زمانی بصورت چهار و سه مرتبه و حتی بصورت دو مرتبه هم بیان کرده است و آن را شامل علم واجب و ممکن دانسته است.

* * *

۴۴. صدرالمتألهین، المظاهر الالهية، صص ۵۲ و ۵۱.

۴۵. دیوان امام علی(ع)، تألیف قطب‌الدین محمد بیهقی کبیری، ص ۲۳۶، بنقل از المظاهر الالهية، ص ۵۱.

۴۶. سورة انعام، آیه ۵۹، «و کلیدهای غیب نزد اوست و کسی جز او آن را نمی‌داند».

۴۷. سورة ق، آیه ۴، «و کتاب محفوظ نزد ماست».

۴۸. سورة بروج، آیات ۲۲ و ۲۱، بلکه این کتاب قرآن بزرگوار الهی است که در لوح محفوظ حق است.

۴۹. سورة انعام، آیه ۵۹، «او آنچه را که در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی از درختی نمی‌افتد مگر آنکه او می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین نیست و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین است».

۵۰. سورة حدید، آیه ۲۲، «هیچ رنج و زحمتی در زمین و یا از نفس شما به شما نمی‌رسد مگر آنکه پیش از آنکه ایجاد کنیم در کتاب ثبت است».

۵۱. سورة هود، آیه ۶، «هیچ جنبه‌ای روی زمین نیست جز آنکه روزیش بر خداست و خدا قرارگاه (دائمی) و آرامشگاه (جای موقت) او را می‌داند و همه چیز در کتاب مبین ثبت است».

۵۲. صدرالمتألهین، اسرار الایات، صص ۶۲ و ۶۱.